



مناظره مکتوب حجت الاسلام و المسلمین وکیللی و جناب آقای مهدی نصیری
(یادداشت چهارم: بزرگ زدگی)

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

هو العالِم

از جمله اشتباهات عجیب جناب آقای نصیری، مطلبی است که به مقام معظم رهبری (متع الله المسلمین بطول بقائه) نسبت داده است. وی مطلبی را از ایشان نقل نموده و مدعی است در پاسخ استفتائی بیان شده که «دقیقا همان حرفهای آقای وکیل و اساتید و اساتید ایشان است» و خواسته با این کار، ایشان را نیز در صف مخالفان عرفان قرار دهد!

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

فهرست

- ۱- نظر مقام معظم رهبری درباره حکمت متعالیه، عرفان و عرفا
- ۲- پیام مقام معظم رهبری در رحلت علامه طهرانی
- ۳- نظر مقام معظم رهبری درباره علامه حسن زاده آملی
- ۴- نسبت بزرگ‌زدگی به علامه حسن‌زاده آملی
- ۵- ملاصدرا و بزرگ‌زدگی
- ۶- این تواتر، تواتر در یک مسأله حسی است ولی حس باطن و شهود قلب.
- ۷- استناد ملاصدرا به یونانیان
- ۸- پانویس

نظر مقام معظم رهبری درباره حکمت متعالیه، عرفان و عرفا

در یادداشت‌های گذشته، برخی اشتباهات برادر عزیز آقای مهدی نصیری در نقل قولها و مسائل تاریخی بیان شد. در این یادداشت نیز به بررسی برخی دیگر از همین اشتباهات می‌پردازیم.

از جمله اشتباهات عجیب جناب آقای نصیری، مطلبی است که به مقام معظم رهبری (متّع الله المسلمین بطول بقائه) نسبت داده است.

وی مطلبی را از ایشان نقل نموده و مدّعی است در پاسخ استفتائی بیان شده که «دقیقا همان حرفهای آقای وکیلی و اساتید و اساتید ایشان است» و خواسته با این کار، ایشان را نیز در صف مخالفان عرفان قرار دهد! عبارت آقای نصیری چنین است:

«آقای وکیلی درباره استفتایی که از مقام معظم رهبری درباره سخنان یکی از اساتید فعلی فلسفه و عرفان شده است و البته دقیقا همان حرفهای آقای وکیلی و اساتید و اساتید ایشان است، چه می‌گویید؟ آیا در این مورد هم با طرح ادعای عدم تخصص در فلسفه و عرفان (۱۵ تا ۲۵ سال فلسفه خواندن نزد استاد) نظر معظم له را تخطئه می‌کند؟ متن استفتاء و پاسخ معظم له بدین شرح است:

باسمه تعالی

مدتی است در برخی از شهرها فرزندان ما در جلساتی شرکت می‌کنند که مبانی درس‌های آن‌ها مطالبی است که در ذیل می‌آید. برخی از عالمان شهر شرکت در مجالس ایشان را جایز ندانسته و می‌گویند که مطالب مورد اشاره خلاف مبانی و عقاید و ضروریات دین می‌باشد. لطفا بیان فرمایید که شرکت در این جلسات جایز است یا خیر؟ مطالب مورد اشاره از این قرار است:

«وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد.»

«از آنجا که حقایق هستی بی منتها است پس فهم حقایق اشیا نیز بی منتها بوده و همچنان ادامه دارد. یا نباید الف را به زبان آورد همچون سوفسطی‌ها که اصلا قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض اقرار نمودن بدان باید آن را ادامه داد. و چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلا الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است خدایی می‌کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می‌شود.»

«نه تنها نمی‌خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه یابیم به دلیل این که ما اصلا معتقد به علت و معلول جدا نیستیم.»

«مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است».

«فیلسوف و عارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند... تمام انبیاء و ائمه و همه حجج و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی‌اند».

«انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می‌بیند که نمی‌تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می‌رود و او می‌شود».

«جنات درجات دارد تا آن جا که می‌فرماید "داخلی جنتی"، که این جنت، جنت ذات است».

با تشکر - جعفر حسینی پور - اهواز

پاسخ مقام معظم رهبری:

«شرکت در جلسات مذکور که با عقاید انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل است، جایز نیست مگر برای کسانی که قدرت پاسخگویی به شبهات و ارشاد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر متصدیان جلسات مذکور را دارند».

نقد و بررسی این نسبت نادرست

اشتباه اول

آقای نصیری استفتائی را که نقل کرده و گفته «دقیقا همان حرفهای آقای وکیلی و اساتید و اساتید ایشان است» گویا منظورشان از اساتید اساتید حقیر - چنانکه در عباراتشان اشاره شده - مرحوم حضرت علامه طهرانی قدس سره و حضرت علامه حسن‌زاده آملی مدظله می‌باشد.

در حالی که مطالب مندرج در این استفتاء به اساتید و اساتید اساتید این جانب ربطی ندارد؛ گرچه در میان مخالفان عرفان از این استفتاء و نظائر آن سوء استفاده‌های فراوانی شده و می‌شود.

توضیح آنکه یکی از اصول عقلی که در شرع مقدس نیز مورد تاکید قرار گرفته، این است که در مقام پرسش و سؤال از اهل علم باید در درست‌پرسیدن سؤال دقت نمود چنانکه در روایت شریف نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ» [۱]

یک مثال ساده: فرض کنید کسی سؤال بپرسد:

«مدتی است در جلسه‌ای شرکت می‌کنم که مبانی درس‌های آن‌ها مطالبی است که در ذیل می‌آید. لطفا بیان فرمایید که شرکت در این جلسه جایز است یا خیر؟ برخی می‌گویند این مبانی برگرفته از افکار یهودیان و قائلین به تجسیم است. مطالب مورد اشاره از این قرار است (تمام این مطالب تا به حال از معلم این جلسه شنیده شده است):

«خداوند بر روی تختی تکیه‌زده است، او صندلی‌ای دارد که به اندازه آسمان و زمین می‌باشد، خداوند مکر می‌نماید و برخی از بندگانش را مسخره می‌نماید، او عده‌ای از بندگانش را گمراه می‌نماید و عده‌ای را در مسیر ضلالت و طغیان یاری می‌نماید، او از بندگان آگاه نیست و آنها را آزمایش می‌کند تا انسانهای خوب و بد را بشناسد، خداوند صریحاً شفاعت را نفی می‌کند و ...»

لطفاً راهنمایی کنید آیا این مطالب با عقائد حقه شیعه سازگار است یا نه؟»

به نظر شما در جواب این استفتاء چه باید گفت؟ کدام دفتر مرجع تقلید می‌نویسد مطالب خوبی است؟

تمام مطالب بالا ترجمه‌گونه‌ای از آیات مبارک قرآن کریم است ولی اگر شخص استفتاء کننده هیچ اشاره‌ای نکند که جلسه مورد نظر جلسه قرآن بوده، طبیعی است که دفتر یکی از مراجع در پاسخ این استفتاء بنگارد: «این عقائد آمیخته با باطل و انحرافی است و شرکت در این جلسات جائز نیست مگر برای کسانی که ...» (چون در پاسخ به استفتاء، به مفروض سؤال، پاسخ می‌دهند)

پیام هر عبارتی در صورتی قابل استناد به گوینده آنست که تمام قرائن صدر و ذیل و توضیحات جانبی آن بررسی گردد و این یکی از اصول عقلایی فهم متن است.

اگر بنا بر تقطیع عبارات یک متن یا یک گوینده باشد، می‌توان (نعوذ بالله) انواع عقائد کفرآمیز را به قرآن کریم نیز نسبت داد؛ ولی آیا این کار صحیح است؟!

از بزرگترین اشتباهات آقای نصیری در مناظرات شفاهی و نیز در نوشته‌ها، تقطیع غیرعالمانه عبارات است که سر از نقل قولهای بسیار غلط، در می‌آورد و موجب اشاعه تهمت‌هایی عجیب می‌گردد.

اگر استفتاء کننده مورد نظر که خواسته درباره عبارات برخی متون عرفانی استفتاء کند در نقل عبارات به رعایت امانت موفق می‌شود، می‌دید که دفاتر مراجع - از جمله دفتر مقام معظم رهبری مدظله العالی - پاسخ‌هایی کاملاً متفاوت با آنچه از ایشان نقل شده ارائه می‌نمودند. (چون در پاسخ به استفتاء، به مفروض سؤال، پاسخ می‌دهند)

استفتاء کننده نه فقط مطالب را به شکل صادقانه نقل نکرده و به علت بی‌دقتی تقطیع و تحریف نموده، بلکه ادعا کرده که آنچه نقل می‌کند «مبانی درس‌های» مزبور است. اگر لاقلاً این قدر دقت می‌نمود که به جای این تعبیر فقط می‌گفت: «عباراتی که در ذیل می‌آید در این درسها شنیده شده» یا می‌گفت: «در این دروس و این کتاب‌ها این جملات به کار رفته» باز، بهتر بود.

آری فرق بسیاری است میان «گفتن یک جمله» و «آوردن یک عبارت» و میان «اعتقاد داشتن به مفاد ظاهری آن جمله». (دقت کنید)

استفاده کردن از الفاظی چون «مطالب» و «مبانی درسها» به جای «عبارات» و «جملات» اشتباه دیگر این استفتاء کننده است.

باری اگر این استفتاء را از بزرگان فلسفه و عرفان حوزه علمیه نیز بپرسند آنها نیز می‌فرمایند اگر مراد، ظاهر این عبارات است قطعاً نادرست و انحرافی است و همه اهل عرفان از آنچه از ظاهر این عبارات فهمیده می‌شود بیزار می‌باشند.

هیچ عارفی سوفسطی نیست و هیچ فیلسوف و عارفی گمان نمی‌کند که انسان روزی ممکن است خدا شود! و خدا با همه مخلوقات یکی است و ... گرچه مخالفان عرفان که در تقطیع عبارات و تحریف مسائل ید طولائی دارند چنین نسبت‌هایی به عرفا می‌دهند.

جالب است که چندی پیش همین ظلم و جفا توسط برخی درباره عبارات مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی انجام شد. برخی با تقطیع عبارات آن مرحوم، ایشان را که مخالف وحدت وجود بود به گونه‌ای معرفی نموده بودند که برخی، صاحب عبارات را وحدت وجودی پنداشتند.

اشتباه دوم که مهمتر است

مهمترین نکته روش‌شناسی که این بنده تلاش داشت در بحث‌های قبلی به آقای نصیری منتقل کند این بود که یک محقق نباید در یک تحقیق علمی با دیدن یک جمله و یک عبارت فریفته شود بلکه باید به تمام آثار و قرائن مراجعه نماید.

جناب آقای نصیری آیا واقعاً گمان می‌کنید نظر شریف مقام معظم رهبری درباره جلساتی که - به گمان شما - در آن عقائد عارفان بزرگ معاصر (و به قول شما اساتید اساتید این بنده) طرح می‌شود این است: «شرکت در جلسات مذکور که با عقاید انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل است، جایز نیست مگر برای کسانی که قدرت پاسخگویی به شبهات و ارشاد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر متصدیان جلسات مذکور را دارند.»؟!

آیا این همه تجلیل‌های مقام معظم رهبری از عارفان دوره‌های اخیر خصوصاً علامه میرزا علی‌آقا قاضی، علامه طباطبایی، علامه طهرانی و علامه حسن‌زاده بر شما پوشیده مانده است؟

پیام مقام معظم رهبری در رحلت علامه طهرانی

آیا ندیده‌اید که در پیام کم‌نظیرشان در رحلت مرحوم علامه طهرانی مرقوم فرموده‌اند:

«خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسّف و مصیبت زده شدم.

ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای معنویّت و سلوک توأمّاً دارا بودند، و در کنار فقاہت فنی و اجتهادی، به فقه الله الاکبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند.

فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندان‌شان خسارتی دردناک و غمی هائل است.

این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و والده محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می‌گوییم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر با احبه و اولیاء را مسألت می‌کنم.» [۲]

نظر مقام معظم رهبری درباره علامه حسن زاده آملی

و درباره علامه حسن‌زاده آملی فرموده‌اند:

«استادی کسی همچون حضرت آقای حسن‌زاده آملی که میان مراتب عالیہ علمی و مقامات و فتوحات معنوی و روحی جمع کرده‌اند، برای هر مؤسسه علمی و دانشگاهی و حوزوی مغتنم و موجب افتخار است.»

آیا عیادت اخیر مقام معظم رهبری از علامه حسن زاده و بوسه ایشان بر پیشانی علامه را ندیدید؟

آقای نصیری شما که می‌گویید سوال استفتاء «دقیقا همان حرفهای آقای وکیلی و اساتید و اساتید ایشان است» پاسخ دهید که آیا به نظر مقام معظم رهبری، استادی علامه حسن زاده، مغتنم و موجب افتخار است ولی شرکت در جلساتی که نظرات ایشان بیان می‌شود جائز نیست؟! چرا مغالطه می‌کنید؟!

هنوز چند روزی از نشر فرمایشات نورانی مقام معظم رهبری درباره حضرت آیت‌الحق و العرفان مرحوم قاضی قدس‌سره نگذشته بود که شما چنین نسبتی را به ایشان دادید و مقام معظم رهبری را در صف مخالفان عرفان معرفی نموده و عقائد عرفا را از منظر ایشان «عقاید انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل» معرفی نمودید.

آیا این سخن گرانقدر رهبر معظم انقلاب را که این بنده نیز چند روز قبل در مصاحبه مزبور نقل نمودم فراموش نمودید که: «مثنوی مولوی اصول اصول دین است.»

آیا با وجود صدور چنین جملاتی از زبان شخص ایشان، جایی برای این نسبت‌ها باقی می‌ماند؟!

عبارات مقام معظم رهبری درباره فلسفه، عرفان، ملا صدرا، وحدت وجود و ...

آیا نشنیده‌اید که فرموده‌اند:

«فلسفه اسلامی - همان‌طور که شما فرمودید و درست هم گفتید - فقه اکبر است؛ پایه دین است؛ مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد. اهمیت فقه ما را از اهمیت فلسفه غافل نکند»

یا فرمودند:

«فلسفه اسلامی، پایه و دستگاہی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفت درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه ما - مثل ابن‌سینا و ملا صدرا - عارف هم بوده‌اند.»

اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه جدید - یعنی فلسفه ملاصدرا - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به وجود می‌آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرّد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه ملاصدراست؛ یعنی راهی که ملا صدرا آمده، راه درستی است.»

و یا فرمودند:

«فلسفه ملاصدرا فلسفه‌ای عقلی، ذوقی و شرعی است و در حقیقت ملاصدرا فلسفه عقلی و ذوقی را بر مبنای شرع مقدس پی‌ریزی کرده است. برای او تعبد محض، مبادی رسیدن به افکار عالی فلسفی بوده است؛ و این جریان عظیم و جوشان و تمام نشدنی در دوران ریاضت به روح مقدس وی افزوده و نازل شده است و امروز خوشبختانه کتاب‌ها و افکار فلسفی ملاصدرا فضای فلسفی کشور را فراگرفته است. ... صدرالمتهلین آراء بی‌نظیر فلسفی و دریای مواج افکار و اندیشه‌های خود را از استاد فرانگرفته است. بلکه این معلومات بی‌پایان از ریاضت، خلوت و عبادت و دل دادن به خدا و کسب فیض از عالم غیب سرچشمه می‌گیرد.»

«در گذشته در حوزه قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای «طباطبایی» مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. ... آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشرّع، مواظب، دائم‌الذکر، متعبد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ ... مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آنها را انکار کند؛ در عین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این‌طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟

نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه یک از تلامذه ایشان در قم و دیگر شهرستانها داشته باشیم. آقای طباطبایی فرد فعالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلد آقای «بروجردی» بودیم و الان هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه می‌کنیم؛ اما بالاخره هرچه بود، نتیجه‌اش این شد. این نباید تکرار شود.»

«از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء»، از مبانی ملا صدرا، - اگر نگوییم از همه اینها، از بسیاری از اینها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه‌های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد و... این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ‌کس غیر از شما نمی‌تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید.»

و نیز در تاسف از تحلیل‌های غلط از وحدت وجود فرمودند:

«در مباحث عرفان نظری، وحدت وجود که یکی از اصلی‌ترین مباحث عرفان است، در کلمات حافظ فراوان دیده می‌شود. البته باز هم نمی‌توانم خودداری کنم از اظهار تأسف، از این‌که بعضی از نویسندگان و ادبای

محققى که با وجود مقام والای تحقیق در ادبیات، از عرفان - عرفان نظری - اطلاعی ندارند و در آن کاری نکردند! وحدت وجود را که به حافظ نسبت داده شده، به معنای همه‌خدائی که ناشی از عدم درک درست مسأله است، تعبیر کردند و آن را جزو شطحیاتی دانستند که بر زبان حافظ - مثل بعضی از عرفای دیگر - صادر می‌شده و نه یک بینش و طرز فکر و جهان‌بینی!

جمع بندی این بخش و چند سوال از آقای نصیری

آقای نصیری! اینها مشتى از خروار یا قطره‌ای از دریاست که همه آشنایان با افکار مقام معظم رهبری از آن خبر دارند. آیا با این جملات باز هم می‌توان مطالبی را که شما می‌گوئید به ایشان نسبت داد؟!

آیا ممکن است کسی اولی‌ترین اصول تحقیق را بداند و چنین قضاوتی درباره رهبر فرزانه انقلاب اسلامی بنماید؟!

آیا این چنین به جنگ عرفان و حکمت و میراث چند صدساله عالمان بزرگ شیعه رفتن سزااست؟! قضاوت را بر عهده خود شما و دیگر خوانندگان می‌گذارم.

نکته مهم و اساسی

امیدوارم آقای نصیری و خوانندگان، از این مطالب، نتیجه نگیرند که می‌خواهم ایشان را به پذیرش تبعیدی نظرات، دعوت نمایم بلکه غرضم در اینجا فقط این است که اگر عده‌ای با عرفان و حکمت مخالفند نباید اصول تحقیق یا صداقت علمی را زیر پا نهاده، نسبت‌های نادرست به بزرگان بدهند و یا کلمات ارزشمند ایشان را تحریف نمایند. (دقت کنید)

در مصاحبه حقیر با خبرگزاری فارس نیز که اشاره‌ای به تشرف خود به محضر مقام معظم رهبری نمودم در مقام بیان عنایت به عرفان و حکمت و نوع برخوردشان با محققین جوان و کرامت اخلاقی‌شان بودم، نه سوء استفاده از این جریان چنانکه برخی پنداشته‌اند.

حقیر زمانی این جریان را به شکل رسمی نقل نمودم که چند سال از نشر کتاب گذشته و صدها تهمت و ناسزا و تهدید را پشت سر گذاشته بودم و مخالفان آنچه را می‌خواستند انجام دهند، انجام داده بودند و اگر بنا به سوء استفاده از نام ایشان بود - به روش مخالفان عرفان - باید نصیحت‌های حکیمانه ایشان را تقطیع می‌نمودم و برخی از مسائل دیگر را نیز که بیان نمودم می‌گفتم.

نسبت بزرگ‌زدگی به علامه حسن‌زاده آملی

از دیگر تحریفات آقای نصیری نسبت دادن «بزرگ‌زدگی» به حضرت آیت‌الله علامه حسن‌زاده آملی مدظله است. وی در ذیل عنوان «بزرگ‌زدگی مانع عقلانیت، اجتهاد و آزاد اندیشی» می‌نویسد:

«و این بزرگ‌زدگی و توصیه به تقلید و کرنش در برابر رای بزرگان البته از مرحوم صدرا در اسفار آغاز می‌شود و تا روزگار ما ادامه می‌یابد...»

و پس از نقل عباراتی از ملاصدرا می‌نویسد:

«و نیز یکی از بزرگان معاصر حکمت متعالیه می‌گوید: «در اثنای تعلیم علوم عقلی و عرفانی پی به عدم تطابق آرای فلاسفه و اهل عرفان با ظواهر شرع انور بردم به طوری که در تطابق آنها عاجز ماندم تا در نهایت خویش را تلقین کردم اگر امر دائر باشد بین نفهمیدن مثل تو و نفهمیدن معلم ثانی و بوعلی سینا و محی الدین عربی و ... قطعاً حکم به نفهمیدن خود کردم.»!!»

نقد و بررسی

از آنجا که این تهمت ناروا در میان تفکیکیان خراسان نیز شائع است، سزاوار است در کنار آن کمی درنگ شده و توضیحی ارائه شود.

باید دانست یک انسان در مقابل بزرگان و عالمان یک علم، سه حالت می‌تواند داشته باشد:

حالت اول: آن قدر تحت تأثیر بزرگان قرار گیرد که بپندارد هر چه ایشان می‌گویند عین حق است و جایی برای تأمل و تحقیق درباره آن وجود ندارد و به تعبیری به نوعی عصمت برای یک بزرگ معتقد باشد.

این حالت کاملاً خطا و مصداق «بزرگ‌زدگی» است. در میان عالمان حکمت و عرفان چنین حالی نسبت به هیچ کسی دیده نمی‌شود. هیچ کسی از ایشان به عصمت هیچ عارف یا حکیمی معتقد نیست و همه، بزرگترین عالمان عرفان و حکمت را - همچون محیی‌الدین عربی یا ملاصدرا یا علامه طباطبائی - قابل نقد می‌دانند.

حالت دوم: آن قدر تحت تأثیر بزرگان قرار گرفته و خود را در مقابل ایشان کوچک ببیند که ناخودآگاه و بدون اینکه خود بفهمد، برای خود در مقابل ایشان ارزش علمی احساس نکند و بپندارد که هرگز به پایه علمی ایشان نمی‌رسد و لذا برای انتقاد از ایشان و نوآوری تلاش ننماید.

این حالت نیز نوعی «بزرگ‌زدگی» است که در میان برخی طلاب و دانشجویان بسیار دیده می‌شود و برخی دانش‌آموزان رشته فلسفه و عرفان نیز از آن مستثنی نیستند. افراد در اثر مشاهده عظمت دانشمندان یک علم، استعدادهای خدادادی خود را فراموش نموده و با اینکه بزرگان را معصوم نمی‌دانند ولی خود را نیز برای عرض اندام در مقابل ایشان شایسته نمی‌شمارند.

آفت این حال رکود علمی در یک جامعه و توقف تولیدات و نوآوری‌هاست و درمانش پس از توکل و توسل، نشان دادن استعدادها و توانائی‌های خدادادی افراد و امکان استفاده از تجربیات گذشتگان برای نقد خود آنهاست که ضرب‌المثل «کم ترک الاول للآخر» اشاره به آن است.

حالت سوم: شناخت صحیح جایگاه بزرگان و اجتناب از اظهارنظرهای خام و غیرعالمانه است.

یک محصل و دانش‌آموز تازه‌کار وقتی به عظمت علمی دانشمندان یک علم نظر می‌کند و جایگاه خود را در آن علم با ایشان مقایسه می‌نماید، می‌فهمد که مباحث علمی چقدر پیچیده و عمیق است و نباید در مقابل

بزرگان باشتاب و بدون طی مراحل لازم برای تخصص در آن علم، قد علم نموده و اظهار نظر کرده و هرچه را به فکرش می‌رسد در مقابل ایشان حق بداند.

این حالت حالی بسیار نیکو است که محصول ترک صفت رذیله کبر و عجب به ضمیمه تفکر و اندیشه درباره جایگاه علمی عالمان یک علم است و این همان چیزی است که جامعه علمی کشورمان از آقای نصیری و جریان ایشان توقع دارد.

یعنی می‌گوید:

۱ - توان علمی من واقعاً نسبت به دانشمندان این رشته بسیار کم است

+ هر کس توان علمیش کمتر باشد به همان نسبت احتمال درست فهمیدن و رسیدنش به واقع کمتر است

= احتمال درست فهمیدن من و اشتباه فهمیدن دانشمندان بزرگ، کم است.

۲ - احتمال درست فهمیدن من و اشتباه فهمیدن دانشمندان بزرگ، کم است

+ یک احتمال ضعیف نباید مبنای رفتار قرار گیرد و انسان نباید به واسطه آن از تحقیق دست کشیده و فهم خود را حق بیندارد

= من نباید دست از تحقیق بکشم، بلکه باید کماکان به تحقیق ادامه دهم و درباره سخن بزرگان به تأمل بنشینم تا حرف ایشان را اگر نفهمیده‌ام بفهمم.

آری، احتمال درست فهمیدن یک محصل و نوآموز در مقابل بزرگان تابعی از درصد توان علمی وی در مقابل ایشان است و گاه تعداد بزرگان و بزرگی ایشان در مقابل محصل تازه وارد به گونه‌ای است که شاید احتمال درست فهمیدن وی قریب به صفر باشد ولی معمولاً انسان در این موارد به باطل بودن فکر خود و صحت کلام بزرگان یقین نمی‌کند و صرفاً با امید و رجاء به صحت کلام بزرگان به تحقیق ادامه می‌دهد.

نگارنده به یاد دارم در زمان تحصیل رسائل که در هنگام درس برخی طلاب اشکالاتی عمیق و مسلسل وار به شیخ انصاری می‌نمودند، کسی در مقام نصیحت این سخن حکیمانه را می‌گفت: «اشکال نمودن بسیار مطلوب است ولی به یاد داشته باشید که در درس اصول شیخ انصاری دهها مجتهد حاضر بوده‌اند و شیخ این مطالب را برای ایشان تدریس نموده و نقدهای ایشان را نیز پاسخ داده است. از این مسأله باید بفهمیم که اگر اشکالی بر شیخ انصاری وارد باشد مسلماً اشکالی است عمیق که محتاج دقت و بررسی است و اشکالاتی که به محض شنیدن کلام شیخ به ذهن می‌رسد معمولاً وارد نیست.»

تفاوت این حالت سوم با حالت‌های قبلی آنست که این حالت محصول عقلانیت است نه بزرگ‌زدگی و لذا این گونه افراد پس از طی سطوح علمی و رسیدن به تخصص و بررسی کامل جوانب کلمات بزرگان کم‌کم وارد عرصه نقد و تحقیق شده و به تولید علم می‌پردازند.

اکنون باید دید فرمایش نورانی حضرت علامه آیت الله حسن‌زاده از کدام قسم است؛ برای قضاوت صحیح در این‌باره باید اول عبارت کامل ایشان را در کلمه ۹۴ از هزار و یک کلمه نقل نمائیم و سپس به توضیح آن و بررسی تحریف‌های آقای نصیری در آن بنشینیم؛ علامه می‌فرماید:

«این کلمه حکایتی از حالت دیرین این کمترین حسن حسن‌زاده آملی است که روزگاری بدان دچار شده‌ام، و آن این که:

در اثنای تدرّس و تعلّم علوم عقلی و صحف عرفانی دچار وسوسه‌ای سخت سهمگین و دژخیم و بدکنشت و بدسرشت در راه تحصیل اصول عقاید حقه به برهان و عرفان شده‌ام، و آزرده خاطری شگفت از حکمت و میزان که از هر سوی شبهات گوناگون به من روی می‌آورد. ریشه این شبهات و وسوسه‌ها از ناحیت انطباق ظواهر شرع انور- علی صادع الصلوة و السلام- با مسائل عقلی و عرفانی بوده است که در وفق آنها با یکدیگر عاجز مانده بودم، و از کثرت فکرت به خستگی و فرسودگی موحش و مدهش مبتلا گشته‌ام، و از بسیاری سؤال از محضر مشایخم:

آن عالمان دین به حق در سمای علم

سپّاره و ثوابت والا گهر مرا

بیم جسارت و ترس اسائه ادب و خوف ایذاء خاطر و احتمال بدگمانی می‌رفت. این وسوسه- چنان که گفته‌ایم- موجب بدبینی به علوم عقلی، و سبب بیزاری از منطق و حکمت و عرفان شده است. و لکن به رجاء این که لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمرا در درسها حاضر می‌شدم، و راز خویش را ابراز نمی‌کردم، و از تضرّع و زاری اعظم حکماء در نیل به فهم مسائل اندیشه می‌کردم، مانند گفتار صاحب اسفار در مسأله اتحاد نفس به عقل فعّال و استفاضه از آن که فرمود:

و قد کنا ابتهلنا إلیه بعقولنا، و رفعنا إلیه أیدینا الباطنة لا أیدینا الدائرة فقط، و بسطنا أنفسا بین یدیه، و تضرّعنا إلیه طلبا لکشف هذه المسألة و أمثالها ...

تنها چیزی که مرا از این ورطه هولناک هلاک، رهایی بخشید لطف الهی بود که خویشتن را تلقین می‌کردم به این که: اگر امر دایر شود بین نفهمیدن و نرسیدن مثل توئی، و بین نفهمیدن و نرسیدن مثل معلم ثانی ابو نصر فارابی، و شیخ رئیس ابو علی سینا، و شیخ اکبر محیی الدین عربی، و استاد بشر خواجه نصیر الدین طوسی، و ابو الفضائل شیخ بهائی، و معلم ثالث میرداماد، و صدر المتألهین محمد شیرازی، آیا شخص مثل تو به نفهمیدن و نرسیدن اولی است، یا آن همه اسطوانه‌های معارف؟

و همچنین خودم را به یک سو قرار می‌دادم، و اکابر دیگر علم را که از شاگردان بنام آن بزرگان بودند، و نظائر آنان را، به سوی دیگر، و سپس همان مقایسه را پیش می‌کشیدم و به خودم تلقین می‌کردم. تا منتهی می‌شدم به اساتیدم که به حق وارثان انبیاء و خازنان خزائن معارف بوده‌اند- رفع الله تعالی درجاتهم- که باز خودم را به یک جانب و آن حاملان ودائع علم و دین را به جانبی، و همان مقایسه و تلقین را اعمال می‌کردم که تو اولائی

به نفهمیدن یا این مفاخر دهر؟ نظیر مطلبی را که علامه شیخ بهائی درباره شیخ اجل صدوق که قائل به سهو النبى شده است، فرموده است: هرگاه امر دائر شود بین سهو رسول و سهو صدوق، صدوق اولی بدان است.

از این مقایسه قدری آرام می‌گرفتم، تا بارقه‌های الهی چون نجم ثاقب بر آسمان دل طارق آمد، و در پناه ربّ ناس از وسواس خناس نجات یافتم ففاض ثم فاض. و كأنّ کلام کامل و سخن دلپذیر صاحب اسفار ذکر قلبی شد که:

حاشی الشریعة الحقّة الإلهیة البیضاء أن تكون أحكامها مصادمة للمعارف الیقینیة الضروریة، و تبّاً لفلسفة تكون قوانینها غیر مطابقة للکتاب و السنّة.

و چون در رحمت رحیمیه به روی ما گشوده شده است، به علم الیقین بلکه به عین الیقین و فراتر به حق الیقین و فراتر به برد الیقین، مطالب سهل ممتنع عقلی و عرفانی را رموزی یافته‌ایم که پی‌برده‌ایم اشارات به کنوزی‌اند. آنگاه رساله‌ای وجیز و عزیز در یک مقدمه و ده فصل در این موضوع که قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند نوشته‌ایم، و همین موضوع را نام آن نهاده‌ایم، و مکرر به طبع رسیده است.

آری به آسانی نادانی به دانائی نمی‌رسد، و بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

لذا در الهی نامه‌ام گفته‌ام: «الهی جان به لب رسید تا جام به لب رسید». و نیز در غزلی که در دیوانم مسطور است در این باب گفته‌ام:

دولتم آمد به کف با خون دل آمد به کف

حبّذا خون دلی دل را دهد عزّ و شرف

یوسفم تحصیل دانش گشت و من یعقوب‌وار

از فراقش کو به کو، کوکو به بانگ یا اُسف

گر نبودی لطف حق از گریه شام و سحر

دیدگانم بی‌شک اینک بود در دست تلف

جوهر نفس ارنه روحانیة السوس است

پس طالب اصلش چرا شد با دوصد شوق و شعف

گر کسان قدر دل بشکسته را می‌یافتند

یک دل سالم نمی‌شد یافت اندر شش طرف

لوحش الله صنع نقاشی که از ماء مهین

پرورد درّ یتیمی را بدامان خزف» [۳]

هر انسان منصف و فهیمی که در این عبارات تامل کند با توضیحات گذشته می‌فهمد که حال حضرت علامه همان حال سوم است که نشانه سلامت قلب و دقت نظر ایشان از همان سالهای اول تحصیل است. حضرت علامه هرگز در علم مقلد نبوده‌اند و خودشان در شرائط عالم می‌فرمایند:

«عالم را نیز شرائطی است. اولاً این که باید در امتحان آزاد باشد و از متابعت و تقلید بپرهیزد. عالم هرگز نمی‌گوید من به این مطلب عقیده دارم برای آن که دیگری به آن عقیده داشته، مثلاً زوایای مثلث مساوی است به دو قائمه برای آن که اقلیدس، بزرگترین مهندس دنیا، آن را ثابت کرده و من به او اطمینان دارم. ملای رومی نیکو گفته است:

از مقلد تا محقق فرقه‌است

کاین چو داودست و آن دیگر صداست» [۴]

و نیز می‌فرمایند:

«چنانکه در دروس پیشین گفته‌ایم شیوه ما پرسش و کاوش چیزها و تحقیق و تدقیق در اشیا با نور دلیل و برهان است نه به تقلید از آرای این و آن. چه، باید رجال را به حق شناخت نه حق را به رجال. و به ضرب المثل معروف نحن ابناء الدلیل، یعنی ما فرزندان دلیلم. و لکن چون آرای بزرگان علوم و اقوال نوابغ معارف موجب تأیید و معاضدت می‌گردد و در تأثیر بعضی از نفوس اهمّیت بسزا دارد علاوه این که فوائد دیگر را نیز متضمن است، لذا به نقل اقوال و آرای آنان تبرّک می‌جوئیم و هر جا از آنان دلیل و برهانی در اثبات حکمی مطلوب دیده‌ایم ذکر می‌کنیم» [۵]

و می‌فرمایند:

« این کمترین از دینداری مألوف بدر آمده است، و دوباره دیندار شده است و در دفتر دل نیز ثبت کرده است که:

امامی مذهبیم از لطف سبحان

به قرآن و به عرفان و به برهان

من و دینداری از تقلید هیهات

برون آ از دعا بات و خیالات

خداوندم یکی گنجینه صدر
 بیخشوده است رخسندۀ تر از بدر
 در این گنجینه عرفانست و برهان
 در این گنجینه اخبار است و قرآن
 چو تقلید است یک نوع گدایی
 نزیید با چنین لطف خدایی
 چو این گنجینه نبود سینه تو
 بود آن عادت دیرینه تو» [۶]

باری آقای نصیری چون باز هم عبارت حضرت علامه را اشتباه فهمیده‌است، اشتباه هم نقل نموده و عبارات را نیز تحریف کرده است. وی مطلب علامه را چنین نقل نمود:

«در اثنای تعلیم علوم عقلی و عرفانی پی به عدم تطابق آرای فلاسفه و اهل عرفان با ظواهر شرع انور بردم به طوری که در تطابق آنها عاجز ماندم تا در نهایت خویش را تلقین کردم اگر امر دائر باشد بین نفهمیدن مثل تو و نفهمیدن معلم ثانی و بو علی سینا و محی الدین عربی و ... قطعاً حکم به نفهمیدن خود کردم.»!!

با مقایسه عبارت حضرت علامه با نقل آقای نصیری دو نکته جالب بدست می‌آید:

نکته اول: آقای نصیری از علامه نقل می‌کند که «در اثنای تعلیم علوم عقلی و عرفانی پی به عدم تطابق آرای فلاسفه و اهل عرفان با ظواهر شرع انور بردم» در حالیکه در هیچ جای عبارت علامه نیامده بود که «پی به عدم تطابق آرای فلاسفه و اهل عرفان با ظواهر شرع انور بردم».

بلکه علامه فرمودند: «ریشه این شبهات و وسوسه‌ها از ناحیت انطباق ظواهر شرع انور- علی صاعده الصلوة و السلام- با مسائل عقلی و عرفانی بوده است که در وفق آنها با یکدیگر عاجز مانده بودم، و از کثرت فکرت به خستگی و فرسودگی موحش و مدهش مبتلا گشته‌ام، و از بسیاری سؤال از محضر مشایخم بیم جسارت و ترس اسائه ادب و خوف ایذاء خاطر و احتمال بدگمانی می‌رفت» که این عبارت کاملاً نشان می‌دهد ایشان در آن زمان در حالت تردید به سر می‌برده و به دنبال تحقیق و سؤال بوده‌اند.

آقای نصیری تفاوت «نفهمیدن تطابق ظواهر شرع با مسائل عقلی و عرفانی و عجز از آن» را با «نفهمیدن عدم تطابق و پی‌بردن به آن» متوجه نشده‌اند در حالی که یکی شک و عدم علم است و دیگری یقین و علم به عدم.

نکته دوم: حضرت علامه در سرتاسر عبارت شریف خود می‌فرمایند که نسبت خطا به من اولی بود از نسبت آن به اساتید و عالمان بزرگ، و به رجاء و امید فهم مطالب تحصیل و تحقیق را ادامه می‌دادم، ولی آقای نصیری

از نزد خود عبارت را تغییر داده و نوشته: «خویش را تلقین کردم اگر امر دائر باشد بین نفهمیدن مثل تو و نفهمیدن معلم ثانی و بو علی سینا و محی الدین عربی و ... قطعا حکم به نفهمیدن خود کردم.»

سؤال ما از آقای نصیری این است که در کدام عبارت حضرت علامه آمده بود که «قطعا حکم به نفهمیدن خود کردم.»؟!

کجا ایشان سخن از اشتباه قطعی خود فرموده‌اند؟! الفاظ ایشان از آغاز تا انجام فقط بیانگر قوت احتمال صدق در کلام بزرگان است و هیچ جا اثری از تقلید و بزرگ‌زدگی و پیروی کورکورانه از بزرگان و قطع به سخنان ایشان یا تلقین کردن این مسأله به خود وجود ندارد.

آری، آقای نصیری در این عبارات نیز به علت بی‌دقتی و ناآشنائی با مباحث علمی ساده، تهمتی را به یک رجل الهی دیگر زده‌اند که باید پاسخگوی آن در آخرت باشند، مگر آنکه به توبه موفق شده و هرکسی را تا بحال با این تهمت از خوان معارف علامه حسن‌زاده و اهل عرفان محروم نموده‌اند باخبر نمایند و اعلام کنند که فهمشان از کلام این بزرگمرد خطا بوده است.

امید است همه ما بدانیم مباحث علمی و سخنان بزرگان، غیر از داستان‌های هزار و یک شب است و به جای اینکه هر روز طعنه‌ای بر بزرگی زده و برای خود بساطی بگسترانیم، از این پس یا به تحصیل عمیق علم و دانش مشغول شویم و یا به سکوت بگذرانیم و بار آخرت خود را سنگین‌تر نماییم.

ملاصدرا و بزرگ‌زدگی

یکی دیگر از تحریفات آقای نصیری، نسبت بزرگ‌زدگی به مرحوم ملاصدرا است.

ایشان پس از انتساب این بنده به بزرگ‌زدگی که بر اساس سوء برداشتی از عبارات حقیر بود و در یادداشت سوم توضیح داده شد نوشته است:

«و این بزرگ‌زدگی و توصیه به تقلید و کرنش در برابر رای بزرگان البته از مرحوم صدرا در اسفار آغاز می‌شود و تا روزگار ما ادامه می‌یابد.»

مرحوم مظفر در مقدمه‌اش بر اسفار می‌نویسد:

«صدرا در موضوع مُثُل افلاطونی - به ستایش بزرگان از حکما و اولیا در مکاشفه‌های آنان پرداخته و گفته است: در این باره به مکاشفه‌هایی که برایشان رخ داده است بسنده نموده و برای دیگران بیان کرده‌اند لکن برای انسان نسبت به آنچه بر آن اتفاق نظر دارند و به مشاهداتی که بیان می‌کنند، اطمینان به دست می‌آید و کسی نمی‌تواند در این باره با آنان مخالفت کند. چگونه کسی می‌تواند با آنان مخالفت کند در صورتی که در اوضاع کواکب و شماره افلاک بر مشاهده شخصی مانند ابرخس یا اشخاصی دیگر به وسیله حس که خاستگاه اشتباه و خطا است، اعتماد می‌کنند، سزاوارتر آن است که گفته بزرگان فلسفه را که بر مشاهده‌های عقلی مکرر خطاناپذیر، مبتنی است، صادق دانسته و اعتماد کنند.»

و بعد مرحوم مظفر از سر شگفتی درباره این پروپاگاندا فلسفی می نویسد:

«و این، تمام آن چیزی است که در ستایش مشاهده‌های عقلی می‌توان گفت: "کسی نمی‌تواند در این باره با آن مخالفت کند" (!)، "خطا را بر نمی‌تابد" (!). این چیز عجیبی است.»

نقد و بررسی

این سخن نیز فقط محصول فهم اشتباه ایشان از عبارات ملاصدرا است. نگارنده برای روشن شدن این اشتباه مقدمه‌ای عرض می‌کنم:

از دیرباز منطقیان قضایای بدیهی یا یقینات پایه را به اقسامی تقسیم نموده‌اند. در یک تقسیم صحیح بدیهیات یا اولیات است یا وجدانیات یا قضایای حساب احتمالات.

قضایای حساب احتمالات که به بحث ما مربوط است قضایایی است که در اثر جمع شدن شواهد و قرائن فراوان که هر یک احتمال صدق گزاره را تقویت می‌کنند یقینی می‌شود. یعنی آن قدر احتمال صدق بالا می‌رود که حالت یقین را در انسان بوجود می‌آورد و یک دانشمند می‌تواند با آن همچون یک گزاره یقینی معامله بنماید (روش حساب احتمالات در زبان منطق‌دانان مسلمان حدس نامیده می‌شود و بررسی شرایط این قضایا و اشکالات این بحث مربوط به حوزه علم منطق و اصول می‌باشد).

یکی از انواع قضایای یقینی حساب احتمالی که از دیرباز توسط دانشمندان مسلمان از آن بحث شده، قضایای متواترات است. هرگاه عده‌ای چیزی را حس نمایند (ببینند یا بشنوند یا ببینند یا ...) و به گونه‌ای یکسان از آن خبر دهند و احتمال آن نباشد که این گروه با هم توافقی کرده و بر آن اساس گزارش دروغ داده‌اند یا برخی تحت تاثیر دیگری بوده‌اند می‌گوئیم این حادثه به تواتر نقل شده و نسبت به آن یقین می‌کنیم؛ مانند اخبار عده‌ای زیاد از شاهدان درباره صحنه یک تصادف.

متکلمین، محدثین و فقها در مسائل گوناگونی از تواتر استفاده نموده و به استناد آن گفته‌اند که آنچه ادعا می‌کنند یقینی است و احتمال خطا در آن راه ندارد.

اما فلاسفه معمولاً از تواتر نمی‌توانند بهره بگیرند، چون بحثهای فلسفی بحثهایی عقلی است که حس در آن راه ندارد و معمولاً بزرگان معتقدند تواتر در امور عقلی راه ندارد؛ یعنی نمی‌توان گفت اگر عده زیادی در یک مسأله علمی و عقلی نظری مشترک داشتند به درستی نظر ایشان یقین می‌کنیم؛ چون احتمال خطا در مسائل عقلی به مراتب بیشتر از مسائل حسی است و طبیعی است که عده‌ای از دانشمندان همگی در یک استدلال به خطا دچار شوند.

با این همه گروهی از عالمان علم کلام و اصول در مسائل عقلی نیز از روش حساب احتمالات بهره گرفته و مانند تواتر در مسائل حسی، در مسائل عقلی نیز بر اساس توافق بزرگان ادعای یقین نموده‌اند.

مثلاً علامه مجلسی در آغاز حق‌الیقین ادعا می‌کند که یکی از ادله وجود خداوند متعال و کمال وی آنست که همه انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا توافق نموده‌اند بر وجود صانع عالم و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست و یقین می‌کنیم که نمی‌شود همه این افراد بر یک مسأله غلط اتفاق نظر داشته باشند. [۷]

این دلیل گرچه دلیل ضعیفی است ولی علامه آن را در نهایت متانت شمرده که به هر حال نشان دهنده روش استفاده از حساب احتمالات در مسائل عقلی است.

فقها نیز در اصول از نوعی اجماع بحث می‌کنند که آن را «اجماع حدسی» می‌نامند و معتقدند گاهی از توافق نظرات فقها می‌توان به صحت مسأله‌ای یقین کرد و در این موارد خطابودن نظر فقها از نظر عقلایی احتمال ندارد. استفاده از این نوع اجماع در میان گروهی از فقها بسیار شائع است و بارها در کتب خود آن را شاهد بر حقانیت مسائل می‌آورند.

اما فرمایش ملاصدرا

شیخ اشراق در طی کلامی ادعا می‌نماید که در فلسفه نیز گاهی می‌توان از تواتر حسی استفاده نمود. وی می‌گوید برخی از مباحث فلسفی مسائلی است که اهل کشف و شهود نیز از طریق شهود به آن راه یافته‌اند. در این گونه موارد اگر همه اهل شهود از آن مسأله یکسان گزارش نمایند مثل همه موارد حساب احتمالات می‌توان روی حرف ایشان حساب باز نمود و به آن اطمینان پیدا کرد؛ زیرا به طور عادی ممکن نیست که افرادی گوناگون در زمانها و مکانهای مختلف همگی یک حقیقت را با چشم باطن به شکل یکسان حس نمایند و همگی خطا کرده باشند.

به تعبیر دیگر چنانکه ما از توافق رصدهای متعدد منجمین مختلف در اماکن گوناگون یقین به صدق ایشان می‌نمائیم، می‌توانیم از رصدهای یکسان اهل شهود در آسمان معرفت نیز به صحت کشف ایشان یقین کنیم. [۸]

این تواتر، تواتر در یک مسأله حسی است ولی حس باطن و شهود قلب.

مرحوم ملاصدرا نیز در برخی مسائل از همین روش بهره گرفته است که سزاوار است اول عین عبارت وی آورده شود:

«و الحق أن مذهب أفلاطون و من سبقه من أساطين الحكمة فی وجود المثل العقلية للطبائع النوعية الجرمانية فی غاية المتانة و الاستحکام لا یرد علیه شیء من نقوض المتأخرین و قد حققنا قول هذا العظیم و أشیاخه العظام بوجه لا یرد علیه شیء من النقوض و الإيرادات التي منشؤها عدم الوصول إلى مقامهم و فقد الاطلاع علی مرامهم كما سنذكره لمن وفق له إن شاء الله تعالی علی أن بناء مقاصدهم و معتمد أقوالهم علی السوانح النورية و اللوامع القدسية التي لا یعتبریها وصمة شك و ریب- و لا شائبة نقص و عیب لا علی مجرد الأنظار البحثية التي سیلعب بالمعولین علیها و المعتمدين بها الشكوك یلعن اللاحق منهم فیها للسابق و لم یتصالحوا علیها و یتوافقوا فیها بل كلما دخلت أمة لعنت أختها.

ثم إن أولئك العظماء من كبار الحكماء و الأولياء و إن لم يذكروا حجة على إثبات تلك المثل النورية و اكتفوا فيه بمجرد المشاهدات الصريحة المتكررة التي وقعت لهم فحكوا لغيرهم لكن يحصل للإنسان الاعتماد على ما اتفقوا عليه و الجزم بما شاهدوه ثم ذكروه و ليس لأحد أن يناظرهم فيه كيف و إذا اعتبروا أوضاع الكواكب و أعداد الأفلاك بناء على ترصد شخص كأبرخس أو أشخاص كهو مع غيره بوسيلة الحس المثار للغلط و الطغيان فبأن يعتبر أقوال فحول الفلسفة المبتنية على أرصادهم العقلية المتكررة التي لا يحتمل الخطأ كان أخرى.» [۹]

و نیز می‌فرماید:

« فإن الفرس كانوا أشد مبالغة في إثبات أرباب الطلسمات و هرمس و اغاثاديمون و إن لم يذكروا الحجة على إثباتها بل ادعوا فيها المشاهدة الحقة المتكررة المبتنية على رياضاتهم و مجاهداتهم و أرصادهم الروحانية و خلعهم أبدانهم و إذا فعلوا هذا فليس لنا أن نناظرهم كما أن المشاءين لا يناظرون المنجمين كابرخس و بطلميوس فيما حكموا عن مشاهداتهم الحسية بآلاتهم الأرضية- حتى إن أرسطو عول على أرصاد بابل.

فإذا اعتبر رصد شخص أو أشخاص معدودة من أصحاب الأرصاد الجسمانية في الأمور الفلكية حتى تبعهم غيرهم ممن تلاهم و بنوا عليه علوما كعلم الهيئة و النجوم- فليعتبر قول أساطين الحكمة و التأله في أمور شاهدوها بأرصادهم العقلية بحسب خلواتهم و رياضاتهم فيما شاهدوها من العقول الكثيرة و هيئتها و نسبتها النورية.

و هي بمنزلة أفلاك نورية هذه الأفلاك ظلال لأنوارها و هيئتها الوضعية و غيرها ظلال لهيئاتها العقلية و نسبتها النورية كما أشرنا إليه فيما مر.» [۱۰]

ملاصدرا در عبارت مزبور به دنبال اثبات وجود مُثُل عقلی است که بوعلی سینا آن را انکار می‌نمود. وی سه نکته مهم را مطرح می‌سازد:

- ۱ - ابتدا می‌گوید ادله‌ای که ابن سینا بر رد مُثُل آورده است همه باطل است و ما دلیلی بر رد آن نداریم.
 - ۲ - بزرگان اهل معرفت در خلال ریاضتها و خلوت‌هایشان مثل عقلی را با نور باطن و چشم بصیرت دیده‌اند. مستند ایشان شهود و حس باطن است که برای خود شخص صاحب مکاشفه یقین‌آور است و جایی برای شک در نزد او باقی نمی‌گذارد.
 - ۳ - وقتی این نوع مکاشفات از افراد گوناگون سرزد و همه با هم توافق داشت و ما هم دلیلی برای رد آن نداشتیم اولاً نمی‌توانیم با این مکاشفات مقابله کنیم و ثانیاً از اتفاق صاحبان مکاشفه در این مسأله برای ما نیز جزم حاصل می‌شود. «یحصل للإنسان الاعتماد على ما اتفقوا عليه و الجزم بما شاهدوه ثم ذكروه» چون نمی‌شود که همه ایشان یک مشاهده غلط یکسان داشته باشند.
- وی نیز - چون شیخ اشراق - این مسأله را با رصدهای منجمین و ستاره‌شناسان مقایسه می‌کند و می‌گوید وقتی به رصدهای ستاره‌شناسان اعتماد می‌کنند و آن را می‌پذیرند، پس پذیرفتن مشاهدات اهل شهود سزاوارتر است.

باری، آقای نصیری در فهم عبارت ملاصدرا به سه اشتباه دچار شده است:

اشتباه اول: ایشان پنداشته که کلام ملاصدرا درباره آراء و نظرات بزرگان است؛ در حالیکه روشن شد که این کلام درباره مشاهدات و مکاشفات این بزرگان است و به عبارتی تواتر در محسوسات است نه در معقولات. (ارصاد عقلی به معنای رصدهای باطنی حکما در عالم عقول مفارقه است نه مطالب فکری و علمی.)

اشتباه دوم: ایشان توجه ننموده که سخن ملاصدرا درباره کلام بزرگان نیست، بلکه درباره اتفاق عده‌ای در اخبار از یک مشاهده و یک امر حسی است که پایه تواتر است و اختصاصی به بزرگان ندارد. آری در اخبار از مسائل ماوراء طبیعت باید خبردهندگان همگی از جهت عملی از بزرگان و اهل کشف و شهود باشند که به اعتقاد ملاصدرا بسیاری از حکمای یونان چنینند.

اشتباه سوم: ایشان به تبع دو اشتباه سابق پنداشته‌اند این کار ملاصدرا «بزرگ زدگی و توصیه به تقلید و کرنش در برابر رای بزرگان» است، در حالیکه در کلام وی هیچ توصیه‌ای وجود نداشت و روشن شد که هیچ ربطی نیز به تقلید و بزرگ‌زدگی ندارد. اگر بنا باشد کلام ملاصدرا تقلید و بزرگ‌زدگی باشد باید تمام فقها و اصولیانی را که به تواتر و اجماع حدسی تمسک می‌جویند از اهل تقلید و بزرگ‌زده به حساب آوریم که بطلان این سخن آشکار است.

پس معلوم می‌شود که نسبت بزرگ‌زدگی به ملاصدرا از اساس باطل بوده و این نسبت نیز محصول بی‌اطلاعی و ضعف علمی است.

استناد ملاصدرا به یونانیان

در اینجا اشاره به یک اشتباه دیگر آقای نصیری نیز مناسب است. وی در فرازی دیگر می‌گوید:

«آقای وکیلی و دیگر محبان حکمت متعالیه در اینجا خواهند گفت: نخیر! حکمت متعالیه ربطی به یونان ندارد و از کتاب و سنت گرفته شده است اما این حرف به ادله گوناگون مردود است که از جمله آن استندهای مکرر ملاصدرا به مبانی فلاسفه یونان و تجلیل‌های عجیب و غریب وی از این فلاسفه غیر موحد و مشرک است. آقای وکیلی نظری به اسفار بیندازد و ببیند چند بار به مبانی و آثار این فلاسفه استناد شده است و چند بار به احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام در باره الهیات و توحید و معرفت الله؟ (این خود بحثی مستقل می‌طلبد و باید در مقالی مستقل بدان پرداخت) ملاصدرا آن قدر شیفته ارسطو بوده است که کتاب اثولوجیای افلوپتین را به اشتباه از آن ارسطو می‌دانسته است. در باره خضوع مقلد گونه ملاصدرا در برابر افلاطون نیز در همین مقاله بدان اشاره کردیم.»

نقد و بررسی

برخی از اشتباهات این عبارت در یادداشت قبلی مطرح شد. اکنون باید دانست استناد غیر از نقل قول است.

استناد کردن به معنای آنست که کسی سخنی را بدون دلیل و صرفاً به اعتبار حرف دیگری بپذیرد. و ملاصدرا نسبت به هیچ کس غیر از معصومین چنین نیست. وی سخن هر کس غیر از معصومین علیهم‌السلام را به ادله عقلی و نقلی می‌سنجد و اگر دلیلی بر حقانیت آن یافت می‌پذیرد و گرنه رها می‌کند؛ زیرا بنای فلسفه بر قطعیت است و سخن غیر معصوم قطع‌آور نیست.

هرگز چنین نیست که «ملاصدرا مکرراً به کلمات فلاسفه استناد کرده باشد» تا محتاج مقایسه آماری آن با استناد به آیات و روایات باشیم.

آری وی از فلاسفه نظراتشان را نقل می‌کند و گاهی می‌پذیرد و گاهی رد می‌کند و این طبیعت یک علم است که نظرات صاحب‌نظران در آن علم را نقل و نقد و بررسی کنند و البته گاهی هم او از توافق ایشان در یک مکاشفه استفاده می‌نماید و یا سخنی را به عنوان مؤید - و نه مستند - حکایت می‌نماید و هیچ یک از این امور شاهد بر یونانی بودن حکمت متعالیه نیست.

مدار حکمت متعالیه بر تعقل است و هر کلامی را که عقلانی باشد می‌پذیرد و هر چه را عقلانی نباشد رد می‌نماید.

پانویس

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴

۲. آیت نور، ج ۱، ص ۶۲۸

۳. هزار و یک کلمه، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۴

۴. دروس معرفت نفس، ص ۵۰۵

۵. دروس معرفت نفس، ص: ۶۰۵

۶. هزار و یک نکته، ص ۵۱۵

۷. حق الیقین، ص ۵۰۴

۸. حکمة الاشراف، ص ۱۵۶

۹. الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۳۰۷

۱۰. همان، ج ۵، ص ۱۶۴